

نگاهی بر مبانی و آموزه‌های اخلاق مسیحیت

جعفر شانظری *

فائزه زارعیان *

چکیده

نظریه پردازان حوزه‌ی اخلاق نظام‌های اخلاقی را با توجه به تأثیراتی که در حوزه‌ی اخلاق فردی و اجتماعی دارند نقد می‌کنند. از جمله‌ی این نظام‌ها آموزه‌های اخلاقی مسیحیت است. آموزه‌هایی چون: اعتقاد به خداوند و ارتباط او با طبیعت و انسان‌ها، عقاید خاص درباره‌ی شخصیت و رسالت حضرت مسیح و نظریه‌هایی در مورد گناه و عمق گسترده‌ی آن، که همگی اثرات زیادی بر اخلاق مسیحیت گذاشته‌اند. از آنجا که درک صحیح نقدهای وارد به اخلاق مسیحیت در گرو فهم درست آموزه‌ها و مبانی این نظام اخلاقی است، هدف عمده‌ی این پژوهش به تحلیل و بررسی اخلاق مسیحیت با توجه به کتاب مقدس اختصاص دارد. از این رهگذر اخلاق مسیحیت را در دو بخش آموزه‌ها و مبانی بررسی می‌کنیم.

*- دانشیار و عضو هیأت علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان.

E.jshanzari@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۸ / ۱۰ / ۱۳۹۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰ / ۰۹ / ۰۷

*- دانشجوی دکتری فلسفه‌ی اسلامی دانشگاه اصفهان.

Fa.zareian@yahoo.com



واژه‌های کلیدی

اخلاق مسیحیت، آموزه‌های اخلاق مسیحیت، مبانی اخلاق مسیح.

مقدمه

از مباحث مهم آیین مسیحیت مسأله‌ی اخلاق است. اخلاق مسیحیت و مبانی آن همواره در طول تاریخ مورد نقد و بررسی فلاسفه‌ی غربی و اندیشمندان اسلامی قرار گرفته است. از آنجا که درک نقدهای وارد بر اخلاق مسیحیت در گرو اطلاع صحیح از آموزه‌ها و مبانی آن است، در این پژوهش بر آن شدیم تا به صورت مستقل به بررسی اخلاق مسیحیت بپردازیم. شایان ذکر است که این مبانی به صورت مجزا و جدا از هرگونه داوری بررسی جدی نشده است. بنابراین به دلیل اهمیت مسأله، لازم است اخلاق مسیحی و ابعاد آن کاویده شود.

در این پژوهش بیش از هر چیز انجیل به عنوان کتاب مقدس مسیحیان مورد توجه قرار گرفته است؛ و از آنجا که مفاهیمی چون اخلاق، دین، ارزش و رابطه‌ی دین و اخلاق از مفاهیم اصلی مسأله‌ی پژوهشی‌اند، ابتدا این مفاهیم تحلیل و تبیین می‌شوند تا تأثیرپذیری عمیق اخلاق از دین روشن گردد. سرانجام آموزه‌ها و مبانی اخلاق مسیحیت بررسی می‌شود. گناه، عنایت، فیض یا لطف الهی از مهم‌ترین مبانی اخلاق مسیحیت هستند که تمام آموزه‌های اخلاقی آن در راستای زدودن گناه و رسیدن به رستگاری بیان شده است. با توجه به شواهد موجود، ما پنج آموزه را به عنوان آموزه‌های اصلی اخلاق مسیحیت مد نظر قرار داده‌ایم که عبارتند از: محبت، عشق، زهد و فروتنی، بخشش و امید.

مفاهیم اصلی واژه‌ی اخلاق

معادل واژه‌ی اخلاق «ethics» است. پاره‌ای از نویسندگان غرب بین «ethics» و «moral» تفکیک قائل می‌شوند. «moral» اشاره به رفتار فردی دارد و در این معنا اخلاق فضای فضیلت فردی را سامان می‌بخشد. «ethics» اشاره به ارزش‌های خاص جامعه دارد و در این معنا اخلاقیات، فضای ارزش‌های اجتماعی را نمایان گر می‌سازد.^۱

اخلاق در لغت به معنی خلق و خوی است. علمای اخلاق در تعریف اخلاق آن را ملکه‌ای نفسانی دانسته‌اند که افعال به آسانی از آن صادر می‌شود. در برخی کاربردها اخلاق به معنای نظام رفتاری حاکم بر یک گروه یا فرقه نیز به کار رفته است. در این معنا اخلاق مسیحی به معنای نظام رفتاری مورد قبول مسیحیان به کار می‌رود.^۲ علامه طباطبایی با کامل ندانستن این تعریف، اخلاق را این‌گونه تعریف می‌کند: موضوع علم اخلاق اعم از ملکات نفسانی است که فلاسفه‌ی اخلاق تاکنون بر آن تأکید داشته‌اند؛ از این رو همه‌ی کارهای اختیاری انسان را که دارای بار ارزشی است، دربرمی‌گیرد؛ یعنی: کاری که متصف به خوب و بد است و می‌تواند برای نفس کمالی فراهم آورد، یا سبب رذیلت و نقصی در نفس شود.^۳

مصباح یزدی اخلاق را این‌گونه تعریف می‌نماید: «اخلاق عبارت از ملکات و هیأت‌های نفسانی است که اگر نفس به آن متصف شود، به

۱- شریفی، احمدحسین، آیین زندگی، صص ۲۲-۲۵.

۲- اتکینسون، درآمدی به فلسفه اخلاق، ص ۱۷.

۳- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۱۹.

سهولت کاری را انجام می‌دهد؛ همان‌طور که صاحبان صنعت و حرفه‌ها به سهولت کار خوب یا بد می‌کنند.^۱

به هر حال همه‌ی تعاریف اخلاق بیانگر این نکته هستند که اخلاق در درون و گرایش‌های درونی ریشه دارد و با رفتارهای انسانی مرتبط است.

محققان و پژوهشگران حوزه‌ی اخلاق، اخلاق را در سه حوزه مطالعه و بررسی می‌کنند که عبارت است از: توصیفی، هنجاری و تحلیلی و فرا اخلاق.

۱- اخلاق توصیفی

اخلاق توصیفی اخلاقیات در جوامع مختلف را توصیف و معرفی می‌کند. در این حوزه‌ی اخلاقی محققان صرفاً در پی ارائه‌ی گزارش از اخلاقیات خاص اند و هدف از انجام این پژوهش‌ها تنها آشنایی با نوع رفتار اخلاقی فرد یا جامعه‌ای خاص است، نه تحلیل عقلی و فلسفی اخلاقیات، یا توصیه و ترغیب افراد به عمل یا اجتناب از آنها. جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و مورخان معمولاً این مطالعات را انجام می‌دهند.^۲

۲- اخلاق هنجاری

اخلاق هنجاری که اخلاق دستوری نیز نامیده می‌شود به بررسی افعال اختیاری انسان و صفات اختیاری او از حیث خوبی و بدی می‌پردازد. در اخلاق هنجاری، اصولی بررسی می‌شود که به انسان چگونه زیستن را نشان می‌دهد.^۳

۱- مصباح یزدی، محمد تقی، فلسفه‌ی اخلاق، ج ۱، ص ۲۵.

۲- شریفی، احمد حسین، آیین زندگی، صص ۲۶-۲۷.

۳- همان.



اخلاق هنجاری دارای دو مرتبه است:

الف- نظریه‌های هنجاری که در پی خلق اصول اخلاقی بسیار کلی است. به عنوان مثال این جمله را می‌توان مصداق این قسم محسوب کرد: همیشه باید کاری انجام داد که مجموع لذت‌های همه‌ی افراد را به بیشترین حد برساند».

ب- اخلاق هنجاری کاربردی که به بررسی مسائل اخلاقی خاص مانند سقط جنین یا دروغ‌گویی می‌پردازد.^۱

۳- اخلاق فرااخلاق

فرااخلاق، پایه‌ای‌ترین شاخه‌ی فلسفه‌ی اخلاق است. موضوع فرااخلاق افعال اختیاری انسان یا رفتارهای مورد پذیرش گروه یا جامعه‌ای خاص نیست، بلکه بررسی تمام احکام و مفاهیم اخلاق هنجاری است. این بخش از اخلاق قصد ندارد درستی یا نادرستی و حقانیت یا ابطال گزاره‌های اخلاقی را بررسی کند، بلکه تنها وظیفه‌ی آن بررسی معنای خوب و بد و تحلیل گزاره‌های مربوط به آن است. در فرااخلاق، احکام و مفاهیم اخلاقی از حیث معناشناسی، معرفت‌شناسی و وجودشناسی بررسی می‌شوند.^۲

واژه‌ی دین

واژه‌ی «Religion» از واژه‌ی لاتینی «religare» گرفته شده و معنای آن متصل شدن یا محکم اتصال یافتن است. دو نوع دین وجود دارد:

۱- گنسلر، هری جان، درآمده‌ی جدید به فلسفه‌ی اخلاق، ص ۳۱.

۲- شریفی، احمدحسین، آیین زندگی، صص ۲۶-۲۷.



الف- دین طبیعی؛

ب- دین وحیانی.

به طور کلی باور بر این است که در دین طبیعی انسان با قوای طبیعی خود با خدا رابطه برقرار می‌کند، اما در دین وحیانی خدا با انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کند. دین وحیانی فراتر از طبیعت است. به این معنا که عقل انسان به تنهایی کافی نیست، بلکه ایمانی فراتر از طبیعت یعنی رحمت خدا و عنایت و ظهور او بر انسان لازم است تا راهی به جانب آن یافت شود؛^۱ از این رو ایمان‌گرایان معتقدند که خداوند قدّوس و قیّوم، بلکه متباین با جهان است و میان او و انسان فاصله‌ای است که فقط او می‌تواند از میان بردارد نه انسان.

کارل بارت بر این باور است که خداوند همواره وجودی است که فقط وقتی می‌توان او را شناخت که خواسته باشد خود را آشکار کند؛ چنان که بیش از همه در وجود عیسی مسیح جلوه‌گر شده است. انکشاف و جلوه‌نمایی خداوند بر انسان و نه جست و جوی بشر در طلب خداوند، باید سرآغاز الهیات باشد.^۲

بنابراین، تأثیر دین در حیات و زندگی فردی و اجتماعی بشر انکارناپذیر است. دین به عنوان منبع ارزش‌های مورد نیاز فردی، برای رسیدن به آرمان اخلاقی است. انسان دیندار می‌داند که چگونه باید زیست و با دیگران تقابل داشت تا به خداوند برسد.

واژه‌ی ارزش

اگر چیزی به هر نوعی مفید باشد و منظوری را تأمین کند و کمالی

۱- زاگال، هکتور، داوری اخلاقی فلسفه؛ اخلاق چیست، ص ۲۶.

۲- ایان باربور، علم و دین، ص ۱۴۵.



برای یک درجه از درجات وجود انسان و یک قوه از قوه‌های انسان باشد، به آن ارزش گفته می‌شود.

ارزش و منفعت، هر دو از یک مقوله هستند و هر دو با واقعیت انسان ارتباط دارند، منتها انسان چون مادی نیست، بحث خیر مادی و خیر معنوی به میان می‌آید. آنچه به عنوان ارزش و ارزش‌گذاری مطرح می‌شود، حامل بار مفهومی خاص از خداست و مطلوب است. ارزش‌گذاری در اخلاق از امور مطلوبی سرچشمه می‌گیرد که برای آنها از منظر اخلاقی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ارزش قائل باشیم. موضوع ارزش‌های اخلاقی حکم درباره افعال اختیاری انسان است. برای فهم ارزش، انسان به دنبال درک فعل راست، خوب و بد یا ناپسند است. ارزش‌ها مهم‌ترین بخش فرهنگ را تشکیل می‌دهند؛ بخشی که تعیین‌کننده رفتار انسان‌هاست و معیار قضاوت‌های اخلاقی قرار می‌گیرد.^۱

رابطه‌ی دین و اخلاق

سه فرضیه در خصوص رابطه‌ی دین و اخلاق وجود دارد که عبارت است از:

الف. دین و اخلاق دو مقوله‌ی متشخص و متباین از هم هستند؛ هر کدام قلمرو خاصی دارند و هیچ ارتباط منطقی بین آن دو وجود ندارد. در این رابطه، اگر دین و اخلاق در موردی تلاقی پیدا کنند، تلاقی عَرَضی و اتفاقی است نه یک رابطه‌ی منطقی؛ زیرا هر کدام فضای خاص و قلمرو مشخص خود را دارند.

۱- امید، مسعود، رابطه‌ی دین و اخلاق از نظر علامه طباطبایی، صص ۸-۹.

ب. میان دین و اخلاق یک نوع نسبت تساوی و یا اعم و اخص وجود دارد؛ از این رو میان آن دو نوعی وحدت و اتحاد برقرار است. در فرهنگ ما نیز اخلاق به عنوان جزئی از دین تلقی می‌شود.

ج. دین و اخلاق هر کدام هویتی مستقل دارند، اما در عین حال با هم در تعامل و ارتباط هستند. نوعی رابطه‌ی علیت و معلولیت، تأثیر و تأثر، فعل و انفعال، اما معنایش نیست که دین جزئی از اخلاق است یا برعکس. همچنین چون هیچ انسانی برتر از دیگری نیست تا بتواند واضح احکام باشد، پس ارزش‌ها و اصول اخلاقی در ایجاد و اجرا نیازمند دین و آموزه‌های آن است.^۱

اخلاق مسیحی

اخلاق مسیحی ریشه در الهیات مسیحی دارد. یعنی منشأ اخلاق در کلام خداوند است. انسان مسیحی باید همان را انجام دهد که خداوند به او فرمان می‌دهد. اخلاق مسیحی بر منابعی نظیر موعظه‌های مسیح، احکام ده گانه و عهد جدید مبتنی است و بنیان آن دو اصل «بخشش» و «لطف الهی» است.

هرچند مسیحیت در وهله‌ی اول در پی تأسیس قواعد اخلاقی نیست، اما به مسائل اخلاق می‌پردازد و نمی‌توان آن را از تلاش برای ایجاد یک زندگی شایسته‌ی انسانی و فراهم کردن چنین زندگی‌ای برای دیگران جدا کرد. از نظر مسیحیان، اخلاق و پرستش خداوند تفکیک‌ناپذیر است و پیروی از خدا مستلزم اطاعت از خداست. این اطاعت، مستلزم تلاش برای تحقق هدف خداست و این به معنای تلاش برای تحقق عدالت و محبت در جوامع انسانی است.^۲

۱- همیلتون، ملکم، جامعه‌شناسی دین، ص ۱۰۲.

۲- قنبری، حسن، مسیحیت و اخلاق، صص ۱۲۵-۱۲۳.

جریان‌های اخلاقی در تفکر مسیحی

در تفکر مسیحی سه جریان اخلاقی وجود دارد که عبارتند از: اخلاق روستایی، اخلاق کلیسایی و اخلاق پروتستان، که به هریک اشاره می‌کنیم.

اخلاق روستایی

اخلاق روستایی برگرفته از فرقه‌های اولیه‌ی مسیحی است و در یهودیت و عرفان ایرانی ریشه دارد. در این اخلاق، بر احکام ده‌گانه، اعمال و شعائر دینی و تعالیم اخلاقی مسیح تأکید می‌شود. بر این اساس مسیح پیامبری قدسی شناخته می‌شود که با وحی الهی انسان‌ها را در زندگی هدایت می‌کند. این‌گونه بینش، روستایی خوانده می‌شود؛ زیرا ارتباط بسیار اندکی با تفکر نظری پیچیده‌ی فلسفی دارد.^۱

اخلاق کلیسایی

اخلاق کلیسایی زمانی شکل گرفت که کلیسای کاتولیک علاوه بر نهادی دینی به مؤسسه‌ای سیاسی تبدیل شد و رهبران آن علاوه بر ریاست دینی، حاکمیت سیاسی یافتند. اخلاق کلیسایی دستخوش دگرگونی‌های عمیق و متعددی در طول تاریخ طولانی خود شده است.^۲

رهبران اخلاق کلیسایی در بسیاری از موارد که کتاب مقدس قانونی را صراحتاً بیان نکرده است، با توجه به تفسیر خود راهکاری را برمی‌گزیدند. به عنوان مثال، سنت توماس، حقوق طبیعی را مبنای قانون اخلاقی قرار داد. حقوق طبیعی شامل اصولی است که تنها با کمک عقل و بدون کمک وحی شناخته می‌شود. استدلال سنت توماس بر این مبنا بود که چون خداوند خالق مخلوقات است و اهداف درونی طبیعت

۱- پاپکین، ریچارد هنری، کلیات فلسفه، صص ۳۶-۳۵.

۲- پاپکین، ریچارد هنری، کلیات فلسفه، صص ۳۷-۳۶.



شامل همان اهداف الهی است، پس حقوق طبیعی می‌تواند به عنوان اصول اخلاقی مد نظر قرار گیرد.^۱

اخلاق پروتستان

اخلاق پروتستان در پی مهم‌ترین اعتراض به شعائر مسیحی، که مخالفت مارتین لوتر، با کلیسا بود، شکل گرفت. لوتر، ریاضت‌های کلیسا از جمله ازدواج کردن کشیشان و اجرای آیین‌های مقدس را سبب دور شدن از خداوند می‌دانست. هرچند او وساطت را نفی می‌کرد، اما بر این باور بود که بدون وساطت مسیح نمی‌توان حقیقت را درک کرد؛ زیرا هرکس بخواهد در درک حقیقت از عقل مدد بگیرد، در شکوه الهی منحل خواهد شد. قابل ذکر است که در این اخلاق هیچ نظام اخلاقی استوار و ثابتی، شایع نشد. شاید این گفته مبالغه نباشد که در میان پروتستان‌ها، تقریباً به عدد فرقه‌های پروتستانی اختلاف عقیده وجود دارد.^۲

مبانی مسیحیت

هر دین یا مکتبی باورهایی را اصل قرار می‌دهد این باورها متمایزکننده‌ی این دین از ادیان دیگر می‌شود. مسیحیت نیز دارای باورهای بنیادینی است که قبول آنها سبب تمایز از سایر ادیان می‌گردد. مبانی مسیحیت پیش فرض‌های اخلاق مسیحی را نیز شکل می‌دهد که ایمان به این مبانی عمل به آموزه‌های اخلاقی را آسان می‌کند. به طور کلی مبانی مسیحیت را می‌توان در گناه، عنایت، فیض یا لطف الهی، نجات و رستگاری خلاصه کرده که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۱- قنبری، حسن، مسیحیت و اخلاق، صص ۱۳۰-۱۳۲.

۲- پاکین، ریچارد هنری، کلیات فلسفه، ص ۳۷.

گناه

واژه‌ی گناه نخستین بار در تورات آمده است. زمانی که قابیل از آتش حسادت به هابیل می‌سوزد، گفته می‌شود: «گناه چون حیوانی در کمین و مشتاق توست، آیا می‌توانی بر او مسلط شوی؟»^۱

گناه در باور مسیحی خطایی است که انسان‌ها، خود وارد جهان کرده‌اند و طبیعت را برای همیشه دگرگون کرده‌اند: «وقتی حضرت آدم گناه کرد، گناه تمام نسل بشر را آلوده ساخت و سبب شیوع مرگ در سراسر جهان شد. در نتیجه همه چیز دچار فرسودگی و تباهی گشت؛ چون انسان‌ها همه گناه کردند»^۲.

خداوند را از راه آفرینشش، غیر از مسیح نمی‌توان شناخت؛ چراکه گناه یعنی گناهکاری جبلی، بصیرت عقل بشری را در مشاهده‌ی جهان که صنع الهی است، زایل کرده است.^۳ از آنجا که در دیدگاه مسیحیت گناه به معنی گناهکاری جلی، مانع می‌شود که عقل به مشاهده‌ی جهان آفرینش به عنوان صنع الهی پردازد خداوند تنها از طریق مسیح قابل شناخت است.

در آیین مسیحیت باور بر این است که گناه، نسل به نسل منتقل می‌شود. آگوستین، فیلسوف بزرگ مسیحی، برای تبیین گناه نخستین، به عنوان تفکری که به نفس منتقل می‌شود، به ارث انگاری نفس گرایش داشت. او بر این باور بود که خداوند همه نفوس را در نفس حضرت آدم خلق کرده است و نفس از طریق والدین منتقل می‌شود. هرچند

1 - siasons, 2002, 118.

۲- رومیان، ۱۲:۵.

۳- ایان باربور، علم و دین، ص ۱۴۴.

معتقدان به گناه نخستین همگی در موروثی بودن گناه متفق‌القول هستند، اما در نحوه‌ی انتقال گناه از طریق تولد اختلاف نظر دارند.^۱

در مسیحیت گناهان به دو نوع تقسیم می‌شوند:

الف. گناهانی که انسان‌ها را از خداوند دور نمی‌کنند و گناهان صغیره نام دارند.

ب. گناهانی که انسان‌ها را از خداوند دور می‌کنند و گناهان کبیره خوانده می‌شوند.

در خصوص داوری گناهان صغیره با روحانیان مسیحی است و در آیینی که توبه نامیده می‌شود، گنهکاران موظف می‌شوند کفاره‌ی تعیین شده را پردازند و گناهان شخص گناهکار پس از پرداخت کفاره و تعمید بخشیده می‌شود.

بر اساس آیین مسیحیت، گناهان از جمله واقعیات زندگی بشر محسوب می‌شوند. مسیحیان بر این باور هستند که همیشه گناهانی هست که انسان‌ها انجام می‌دهند. از میان این گناهان، گروهی مانند ناسزاگویی یا عهدشکنی قابل آمرزش هستند، و گروهی از گناهان چون قتل و بت‌پرستی قابل آمرزش نیستند. مسیح در انجیل مرقس در این خصوص می‌گوید: «عین حقیقت را به شما می‌گویم که هر گناهی که انسان مرتکب آن می‌شود، قابل بخشش است، حتی اگر کفر به من باشد، ولی اگر کسی به روح‌القدس کفر گوید، خداوند هرگز او را نخواهد بخشید و این بارِ گناه تا ابد به دوش او خواهد ماند».^۲ پس کفر به روح‌القدس در مسیحیت جزء گناهان کبیره و نابخشودنی به شمار می‌رود. البته همه‌ی انسان‌ها از آدم تا موسی گناه می‌کردند، اما چون از جانب خدا احکامی نیامده بود، خداوند آنها را محکوم نمی‌کرد.

۱- کاپلستون، چارلز فردریک، تاریخ فلسفه، ص ۱۰۲.

۲- مرقس، ۲۸-۲۹: ۳.

در مسیحیت، اخلاق مسیحی در جستجوی حقیقت است؛ زیرا چیزی جز حقیقت به گناه پایان نمی‌دهد. از نظر اخلاق مسیحی، گناه ویران‌کننده‌ی عقلانیت و ایمان است؛ از این رو غلبه بر گناه، یک فرایند سهل و ممتنع است. مسیح همان حقیقت نجات دهنده است که آمده بود تا قوم خود را از گناهانش برهاند. مسیح پیام خدا را این می‌داند که از گناهان خود توبه کنید و نزد خدا باز گردید؛ زیرا ملکوت خدا نزدیک است.^۱

مسیح روش یهودیان برای زدودن گناه را بی‌نتیجه می‌داند. مطابق شریعت یهود، برای پاک کردن گناه قربانی‌هایی نذر می‌کردند، اما مسیح بر این باور است که این قربانی‌ها نه تنها گناهان را نمی‌زدایند، بلکه هر بار خاطره‌ی تلخ گناه و ناکامی‌شان را به گناهکاران یادآوری می‌کنند.

بنابراین از نظر مسیح، خون بز و گاو نمی‌تواند رضایت خداوند را در بخشش گناهان جلب کند. از نظر مسیحیان، خداوند مسیح را به شکل انسانی فرستاده است تا چون قربانی به قربانگاه برود و سبب بخشش گناهان شود.^۲

آنها بر این باورند که مسیح به خواست خود و بنابر مشیت الهی بر صلیب رفته است تا گناهان انسان‌ها را بزدايد. البته مسیحیان معتقدند که به صلیب رفتن مسیح سبب نمی‌شود همه‌ی گناهان پاک شود؛ زیرا برخی انسان‌ها زندگی خود را به دست سرشت خود سپرده‌اند و از خواسته‌ها و هوای نفسانی خود پیروی می‌کنند. به گفته‌ی پولس، مسیح گناهان ما را پاک کرده است، اما مسیحیان نباید بر این باور باشند که

۱- متی، ۱۷، ۵، ۷.

۲- عبرانیان، ۱۰: ۱-۷.



اگر باز هم به سوی گناه بروند مجازات نخواهند شد. مسیح خطاب به چنین انسان‌هایی می‌گوید: «گفته شده است که زنا مکن، اما من می‌گویم حتی اگر با نظر شهوت‌انگیز به زنی نگاه می‌کنی، همان لحظه در دل خود با او زنا کرده‌ای؛ پس اگر چشمی که این قدر عزیز است سبب شود که گناه کنی، آن را از حدقه در آور و دور افکن. بهتر است بدنت ناقص باشد تا این که وجودت به جهنم در افتد! اگر دست راست باعث می‌شود گناه کنی، آن را ببر و دور بیاورد! بهتر است یک دست نداشته باشی تا این که با دو دست به جهنم بروی!»^۱

ممکن است این مسأله پیش آید که در آیین مسیحیت، نقش شریعت و قوانین اخلاقی در پاکی از گناهان چیست؟ مسیحیان بر این باورند که انسان‌ها با وجود داشتن شریعت، آن‌چنان متأثر از فریب گناه بودند که قدرت عمل نداشتند؛ و ندای وجدان نیز قادر نبود آنها را از چنگال گناه برهاند. آنها بر این باور هستند که ایراد در احکام نیست، چرا که انسان‌ها به وسیله‌ی احکام از گناهانشان آگاه شدند، اشکال اساسی در خود انسان‌هاست که خود را برده‌ی گناهان کرده‌اند.^۲

عنایت

عنایت تنها مختص به مسیحیان نیست، بلکه یهودیان نیز به گونه‌ای متفاوت به آن باور داشتند. در تورات تنها یک صانع وجود دارد که حافظ جهان است و انسان‌ها را آن‌چنان که خود می‌خواهد هدایت می‌کند. در عهد عتیق عنایت و توجه مختص به قوم برگزیده‌ی خدا یعنی یهود بود، اما پس از ظهور مسیح خدا به پدری مبدل شد که عشق

۱- متی، ۱۰، ۳۷-۳۸، ۱۹.

۲- متی، ۱۰: ۳۷-۳۸ و ۱۳۸.

او شامل همه‌ی انسان‌ها می‌شد. مسیحیان بر این باور هستند که خدای مسیح، برخلاف خدای ارسطو، فکر محض نبود که در تنهایی‌های خود فقط به خود بیندیشد، بلکه او پدری است که با اراده‌ی خود تقدیر موجودات را رقم می‌زند و از هیچ چیز غافل نیست، حتی پر کاهی که در بیابان می‌گذرد.^۱

مسیح در این باره می‌گوید: «پس نصیحت من این است که برای خوراک و پوشاک غصه نخورید، برای همین زندگی و بدنی که دارید شاد باشید. به پرندگان نگاه کنید؛ آنها غصه ندارند که چه بخورند؛ نه می‌کارند و نه درو می‌کنند، اما پدر آسمانی شما غذای آنها را فراهم می‌کند. آیا شما برای خدا بیشتر از این پرنده‌ها ارزش ندارید؟ به گل‌های سوسن در صحرا نگاه کنید. آنها برای لباس غصه نمی‌خورند، با این حال به شما می‌گویم که سلیمان با تمام ثروت و شکوه خود لباسی به زیبایی این گل‌های صحرا نپوشید. اگر خدا در فکر گل‌هایی است که امروز هستند و فردا از بین می‌روند، چقدر بیشتر در فکر شماست! ... ای کم‌ایمانان!»^۲

اشیاء ممکن الوجود هستند و نمی‌توانند صورت خود را خلق کنند، پس خداوند صورت‌بخش آنهاست. موجودات با گرفتن صورت خود از خداوند، خود را تابع عنایت او می‌کنند. عنایت خدا همه‌ی موجودات را بر می‌گیرد، اما عنایت در انسان‌ها، به سبب آن که از قابلیت بالا برخوردارند، به شکلی خاص ظهور می‌کند. عنایت در موجوداتی که هیچ گونه اختیاری ندارند، مثل حیوانات، به این صورت است: خداوند طبیعتی به آنها می‌دهد که حیوان با عمل بر طبق آن متوجه غیر می‌شود. اراده‌ی خدا جزئیات و کلیات را در بر می‌گیرد و آنها را

۱- زیلسون، اتین، *مبانی فلسفه‌ی مسیحیت*، صص ۲۵۰-۲۵۱.

۲- متی، ۳۰-۲۵:۷.

بر اساس خواست خود وادار به انجام عمل می‌کند. با این همه، انسان با توجه به این که موجودی صاحب اختیار است، افعال خود را همان‌گونه که می‌خواهد جهت می‌دهد. خداوند انسان‌ها را برای غایتی آفریده است و این غایت خداست. تنها موجودی که می‌تواند به این غایت برسد، انسان است.^۱

در واقع انسان در تصمیم‌گیری‌ها و انجام کارهای خود آزاد است؛ و خدا تنها راهنمای اوست. پولس در نامه به قرنطیان، زندگی‌ای را که توسط روح خدا هدایت می‌شود این‌گونه وصف می‌کند که اگر روح خدا زندگی ما را هدایت کند، ثمراتی چون: محبت، شادی، آرامش، بردباری، نیکوکاری، فداکاری و خویشتن‌داری در زندگی ما به وجود خواهد آمد.

بنابر آنچه درباره‌ی عنایت بیان شد، مسیحیان معتقدند اکنون که با قدرت روح خدا زندگی می‌کنیم، لازم است که هدایت او را در تمام بخش زندگی خود بپذیریم، در این صورت دیگر جاه‌طلب و شهوت‌طلب نخواهیم بود.^۲

فیض یا لطف الهی

عنایت الهی برای انسان‌ها به صورت فیض یا لطف نمایانگر می‌شود؛ از این رو پولس برای انسان‌ها عنایتِ فیض را می‌طلبد. از نظر اگوستین، انسان تنها موجودی است که در پی شادی و سعادت است. سعادت یعنی رسیدن به عنایت. او غایت را در اتحاد عاشقانه معنا می‌کند. خدا نیز انسان را برای این خلق کرده است تا همان شود که مدّ نظر اوست. پس فاصله‌ی بین خدا و انسان تنها با استعانت از لطف الهی از بین می‌رود؛ زیرا اتحاد اراده با خداوند مستلزم تعالی است که بر اثر لطف او پدید

۱- زیلسون، اتین، *مبانی فلسفه‌ی مسیحیت*، ص ۲۶۸.

۲- قرنطیان، ۲۵-۶: ۲۲.

می‌آید. انسان به حدی نیازمند لطف است که حتی برای دوست داشتن خدا نیز محتاج لطف اوست. انسان تلاش می‌کند فقط با خود و بدون استمداد از لطف نجات‌بخش الهی زندگی کند؛ در این صورت دچار گناه خواهد شد، اما با اختیاری که دارد، می‌تواند معتقد به نجات‌دهنده‌ای باشد و از لطف و رحمت او بهره‌مند گردد. انسان در این‌که بخواهد مشمول لطف خدا گردد یا نه، مختار است.^۱ او با رو آوردن به خدا می‌تواند خود را خواهان این لطف نشان دهد. او در پرتو فیض الهی بسیاری از قوانین را چون نقشی بر انگشتر خود دارد؛ و همچنان‌که در پرتو نور الهی حقایق نظری را درک می‌کند، اصول عقل علمی را نیز به مدد فیض الهی درمی‌یابد.^۲

ایمان، حاصل لطفی است که خداوند به انسان گناهکار می‌کند. ایمان نوری است که خدا بر دل انسان‌ها می‌تاباند تا به واسطه‌ی آن بتوانند به گونه‌ای نیک عمل کنند. در ابتدا آگوستین معتقد بود که انسان برای درک برخی مفاهیم باید از عقل بهره‌برد. این فهم، او را به جانب ایمان سوق می‌دهد. پس عقل، او را برای کسب ایمان آماده می‌کند، اما پس از این‌که او مزین به ایمان شد، عقل چون خدمتکاری به ایمان خدمت می‌کند و راه خود را از او می‌جوید. البته او در اواخر عمر، دیدگاه خود را تغییر داد و درک حقیقت را تنها در قلمرو ایمان ممکن دانست. وی با رد تعقل پیش از ایمان، ایمان را لطفی از جانب خداوند دانست. ایمان همان ودیعه‌ی الهی است که می‌تواند انسان را از چنگال گناه برهاند.^۳

۱- کاپلستون، چارلز فردریک، تاریخ فلسفه، ص ۱۰۶.

۲- همان، صص ۱۰۶-۱۰۴.

۳- ایلخانی، محمد، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، صص ۹۱-۸۹.

از سوی دیگر، فیض الهی برای نجات انسان الزامی است؛ زیرا اراده‌ی ما ضعیف است و تنها لطف الهی می‌تواند اراده را از سستی برهاند. فیض الهی به اراده‌ی انسان کمک می‌کند تا با تمایلات دنیوی و فساد مبارزه کند. لطف مقدم بر اراده است. اختیار و لطف دو شرط اصلی رسیدن به خیر هستند، اما نباید از نظر دور داشت که آزادی اراده یا اختیار زمانی می‌تواند به کمال برسد و نجات‌بخش باشد که تابع لطف الهی گردد.^۱

نجات و رستگاری

در ابتدای انجیل متی آمده است که فرشته خطاب به یوسف، می‌گوید که نگران نباش! کودکی در رحم مریم است که از روح القدس است و تو نام او را عیسی خواهی نهاد. در واقع تمام اناجیل و حتی خود عیسی آمده‌اند تا انسان‌ها را نجات دهند.

نجات یا رستگاری در الاهیات مسیحی، پیوندی تنگاتنگ با ایمان و رسیدن به ملکوت دارد. همه‌ی بایدها و نبایدها در هر تعلیمی برای رسیدن به یک هدف و غایت است. مسیح تمام مسیحیان را از آن چه باعث دوری از ملکوت خداوند می‌شود باز می‌دارد، و آنها را به چیزهایی امر می‌کند که هدایتگر آنان به سوی ملکوت خداوند است. راه رسیدن به نجات و رستگاری تنها ایمان است. ایمان یعنی این که مطمئن باشیم آن چه داریم واقع خواهد شد، اگرچه قادر به دیدنش نیستیم. کسانی که مورد پسند خدا واقع شدند به دلیل ایمانشان بود.^۲

عیسی همیشه بر ضرورت ایمان بیش از اجرای احکام تأکید می‌کرد. او بر این باور بوده که اگر انسان ذره‌ای ایمان داشته باشد، هیچ عملی

۱- همان، ص ۱۱۲.

۲- نامه به عبرانیان، ۳-۱: ۱۱.



برای او غیر ممکن نیست. با وجود این که او به احکام و شریعت موسی سرسپردگی دارد، اما صرف التزام به احکام را سبب نجات نمی‌داند، بلکه ایمان به مسیح را بسیار مهم‌تر می‌شمارد.^۱

آگوستین نیز اخلاق را پلی برای آماده‌سازی جهان برای رستگاری می‌داند. عقل به تنهایی در الهیات مسیحی آگوستین قادر به شناخت خیر نیست، بلکه او فیض و لطف الهی را لازمه‌ی رستگاری می‌داند و برای بهره‌مندی از فیض الهی باید به خداوند ایمان داشته باشیم.^۲

آموزه‌های مسیحیت

تمام نظام‌های اخلاقی از مجموعه‌ای از باید و نبایدها تشکیل شده‌اند که آموزه‌های اخلاقی به آن‌ها شکل می‌دهد. از آن جایی که مسیح به هیچ وجه قصد نداشته است اساسنامه‌ی اخلاقی تنظیم کند، در مسیحیت آموزه‌های اخلاقی در این دین به صورت منسجم بیان نشده است. آموزه‌های اخلاقی اصولی هستند که مسیح در خطابه‌ها و زندگی‌اش آن‌ها را مبنا قرار می‌دهد. پس مؤلفه‌های اخلاق مسیحی به گونه‌ای سامان‌مند قابل بیان نیست. به طور کلی چهار آموزه‌ی اصلی مسیحیت را می‌توان بدین گونه نام برد: محبت، امید، ایمان، بخشش.

محبت

معادل محبت در مسیحیت «agape» است؛ یعنی محبت با تمام وجود همراه با نشانه‌های خارجی آن. زندگی بر طبق محبت در اخلاق مسیحی رازی بزرگ است که هیچ کس قادر نیست با تفکر عقلانی و یا واژه‌ها آن را درک کند. در مسیحیت هر گونه منفعت‌طلبی، قانونمندی و

1-saison.2002:171.

۲- ایلخانی، محمد، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، ص ۱۱۳.



عقلانیت در اخلاق نفی می‌شود و تنها به محبت و الهام الهی توجه می‌شود. محبت مسیحیان از نوع محبت - لذت، نیست که شخص در آن لذت خود را در دیگران جستجو کند. این نوع محبت را می‌توان از نوع محبت - آرزو دانست که در آن شخص، به دنبال بر طرف کردن کمبودهای خود است. فرد در محبت به دیگران هدف را در وجود دیگری جستجو نمی‌کند، بلکه ما از وجود دیگر شادیم و می‌خواهیم دیگری همواره شاد باشد.^۱

تمام احکام مسیحی به نوعی بیان‌کننده الزامات و موانع محبت هستند. در آیین مسیحیت، محبت یک قانون عام است.^۲ در مسیحیت نمی‌توان بر قاعده بود مگر این که از قاعده گذار پیروی کرد. پس باید بدر پی پیروی از مسیح بود. ایمان به عنوان یکی از محورهای اساسی اخلاق نیز بدون محبت ارزش ندارد؛ زیرا اگر کسی حتی به حدی ایمان داشته باشد که بتواند کوه را جابه‌جا کند، اما محبت نداشته باشد، هیچ است. محبت در مسیحیت سرانجام به تسلیم شدن بی‌قید و شرط آدمی به موعظه مسیح می‌انجامد.^۳ رعایت اعمال دینی نیز نقص اخلاقیات را نمی‌پوشاند. پس مسیح برای رسیدن به ملکوت بر آزادی رفتار تأکید می‌کند اما معتقد است که اخلاق بر مبنای محبت و نه قانون ما را به ملکوت می‌رساند.^۴

عشق

عشق و محبت عالی‌ترین اصول اخلاقی مسیحیت هستند، به طوری که می‌توان اساس تمام نسبت‌های اخلاق مسیحی را عشق معرفی نمود.

1-saisaons, 2002: 125.

2-saisaons, 2002: 128.

۳- متی، ۳۸-۱۰: ۳۷.

۴- یاسپرس، کارل، نیچه و مسیحیت، ص ۲۱.



مسیح آموزه‌های عهد عتیق را پذیرفت، اما علاوه بر این دستورالعمل‌ها به شدت بر عشق تأکید می‌کرد. مسیح بر این باور بود که قوانین یهودی روح عشق ندارند، و این در حالی بوده که عشق را به گونه‌ای اساسی مؤثر دانست و اعتقاد داشت که عمل دینی بدون عشق تکراری خواهد بود. بدون عشق فعل از ارزش تهی است. خداوند بی آن که به نتیجه‌ی عمل بنگرد تنها نظاره‌گر عظمت عشق است که انسان را برمی‌انگیزد؛ زیرا عاشق به فکر منفعت خویشان نیست.^۱ از نظر پل تیلیش عشق بنیاد مسیحت است. عشق بنیان‌کننده‌ی اصل اخلاقی است و البته تحقق آن مشروط به این است که آدمیان را به نحوی خلاق درک کند.^۲

در عالم مسیحیت، اخلاق اگوستین را می‌توان اخلاق عشق نام نهاد.^۳ عشق در فلسفه‌ی اگوستین نقشی مهم دارد. او تاریخ بشر را تاریخ جدال بین دو عشق می‌داند که عبارتند از:

الف. گروهی که خدا را دوست دارند و او را بر خود ترجیح می‌دهند (شهر اورشلیم).

ب. گروه دوم گروهی هستند که خود را بر خدا ترجیح می‌دهند (شهر بابل). اگوستین معتقد است که هر کس با پاسخ به این پرسش می‌تواند دریابد که کدام شهر بهتر است، شهر اورشلیم یا شهر بابل. این دو شهر در بدن یکی هستند، ولی در دل از هم جدا هستند. دولت نیز بر پایه‌ی عشق خالصانه به خداوند و به یکدیگر، بدون تظاهر شکل می‌گیرد و عشق این جهانی نباید مبنای تشکیل دولت باشد.^۴

۱-۱. کمپیس، توماس، اقتدا به مسیح، ص ۷۳.

۲- صانع‌پور، مریم، فلسفه‌ی اخلاق و دین، ص ۸۳.

۳- کاپلستون، چارلز فردریک، تاریخ فلسفه، صص ۱۰۵-۱۰۴.

۴- همان، ص ۲۰.

به نظر می‌رسد که عشق و محبت به عنوان دو اصل مهم اخلاق مسیحی قابل ارجاع به یکدیگر هستند. هر فعل مبتنی بر انگیزه‌ای است و عشق به عنوان برانگیزاننده‌ی عمل، تسهیل‌بخش فعل محبت آمیز است. فعل محبت آمیز در اخلاق مسیحی فعلی است که فاعل در انجام آن به خود و خواسته‌هایش نمی‌اندیشد، بلکه تنها رضایت او در گرو شادی و آرامش دیگری است.

زهد و فروتنی

زهد به کناره‌گیری از محرّمات و ترک امور است که سبب دوری از خداوند می‌شوند؛ نیز افسوس نخوردن بر از دست دادن چیزی و شاد نشدن از به دست آوردن آن؛ نیز به کوتاه کردن آرزوها اطلاق می‌شود.^۱

زهد و ریاضت در اخلاق مسیحی از چنان اهمیتی برخوردار است که برخی این دین را رازمندانه می‌دانند و بسیاری از نقدها نیز این بخش از اخلاق مسیحی را نشانه گرفته است.

فرد مسیحی باید بداند که به دنیا تبعید شده است و دنیا تبعیدگاه اوست. پس باید شیوه‌ی زندگی خود را تغییر بدهد و با کشتن هوای نفسانی و دل بریدن از دنیا راهبی واقعی شود. رهبانیت در مسیحیت، صرفاً در اعمال ظاهری نمایان نمی‌شود، بلکه باید فرد از آن چه دنیایی است تهی شود؛ تنها به عشق آخرت زندگی کند و هرگز به این دنیای گناه‌آلود و آنچه به آن تعلق دارد دل نبندد.^۲

بر اساس اخلاق مسیحی، کسی که به این چیزها دل بندد، در واقع نشان می‌دهد که به خداوند دل بستگی ندارد؛ زیرا وابستگی‌های این دنیا،

۱- بایرناس، ۱۳۸۵، ص ۵۶.

۲- بایرناس، ۱۳۸۵، ص ۵۶.

خواسته‌های ناپاک و میل به داشتن و تصاحب هر آنچه به نظر جالب می‌آید، نیز غرور ناشی از ثروت و مال، هیچ‌یک از خدا نیست، بلکه از این دنیای گناه آلود است. دنیا نابود می‌شود و چیزهای گناه آلود از بین خواهد رفت، اما هر که طبق خواست خدا زندگی کند همیشه برقرار خواهد ماند.^۱

هر کس که می‌خواهد با مسیح همراه شود، ابتدا مسیح از او می‌خواهد هر آنچه را دارد ببخشد؛ زیرا او ثروت را اربابی می‌داند که در تعارض با خداوند است و انسان نمی‌تواند به هر دو ارباب وفادار بماند؛ پس باید یکی را واگذارد. اگر کسی از روی سهل‌انگاری، ریاضت‌های خود را رها کند، گنهکار محسوب می‌شود. فرد باید زندگی زاهدانه، دوری از خلق و سکوت را بپذیرد. او باید دنیای غم‌انگیز بیرون را رها کند و به درون خود بازگردد؛ زیرا ملکوت خدا درون انسان‌هاست.^۲

فروتنی به عنوان یک صفت برجسته اخلاقی در مسیحیت، با زهد و رهبانیت پیوندی تنگاتنگ دارد. در مسیحیت فروتنی تنها بردگی نیست، بلکه مستلزم آن است. نقطه‌ی مقابل فروتنی، تکبر است. تکبر در مسیحیت گناه کبیره و نابخشودنی است؛ متکبران نهایتاً پست خواهند شد و فروتنان سرفراز.^۳

بخشش

شریعت از دید مسیح قانون بخشش است؛ زیرا آفرینش انسان بخششی از سوی خداوند است در آیین مسیحیت، احکام مبتنی بر بخشش هستند؛ زیرا بخشش، انسان‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند.

۱- اول یوحنا، ۱۷-۱۵: ۲، ۳۳۹.

۲- یاسپرس، کارل، مسیح، ص ۸۵.

۳- گروتس، داگلاس، عیسی علیه السلام، ص ۹.

گناه انسان این است که بخشش خداوند را درک نمی‌کند و به ارتباط فرزندی خود احترام نمی‌نهد و احکام را زیر پا می‌گذارد.

از نظر عیسی منطق بخشش به واسطه‌ی تجربه فقر شخصی به دست می‌آید. مسیح بخشش همه‌ی اموال خود به فقیران را دارای دو مزیت مهم می‌داند: اول این که تجربه‌ی بخشش اموال خود به کسانی است که نمی‌توانند در مقابل چیزی به او بدهند. دوم این که نشان می‌دهد فرد با اختیار و آگاهانه فقر را برگزیده است و بخشش الهی را انتظار می‌کشد.^۱

جملات زیر که بخشی از انجیل متی است، جایی است که مسیح از عهد عتیق فاصله می‌گیرد. او ارزشی را ارج می‌نهد که چه بسا ادیان دیگر آن را ضد ارزش و ناشی از ضعف می‌دانند:

«شنیده‌اید که گفته‌اند با دوستان خود دوست و با دشمنانتان دشمن باشید؟ اما من می‌گویم دشمنان خود را دوست بدارید و هر که شما را لعنت کند برای او دعای برکت کنید: و به آنانی که از شما نفرت دارند نیکی کنید و برای آنانی که به شما ناسزا می‌گویند و شما را آزار می‌دهند، دعای خیر نمایید؛ که اگر چنین کنید، فرزند راستین پدر آسمانی خود خواهید بود؛ زیرا او آفتاب خود را بر ما می‌تاباند؛ چه بر خوبان و چه بر بدان. باران خود را نیز بر نیکوکاران و ظالمان می‌باراند.^۲

امید

سه فضیلت در مسیحیت، ایمان، محبت و امید است. امید در انجیل به معنای انتظار برای دریافت چیزی است که هنوز نداریم؛ زیرا اگر کسی چیزی را داشته باشد نیازی ندارد که به آن امیدوار باشد. اما انسان برای چیزی که هنوز رخ نداده است به خدا امید می‌بندد و با صبر و

1 - sasons, 2002, 100.

۲- متی، ۴۵-۴۳: ۵.

حوصله منتظر آن می‌شود. در واقع می‌توان امید را انتظار و آرزوی چیزهای نیک و پسندیده دانست.^۱

واژه‌ی انتظار نیز در کتاب مقدس بیانگر امید است. با توجه به این که اخلاق در خود غایت‌گرایی را دارد و انسان قادر نیست به واسطه‌ی خود به سعادت برسد، پس چشم امید را بر غیر خود می‌بندد.^۲ انسان نباید به آن‌چه فانی و گذراست امیدوار باشد؛ زیرا پس از آن، نابودی او را فرا می‌گیرد. پولس در نامه‌ی خود از مسیحیان می‌خواهد که به ثروت و دارایی خود امید نداشته باشند و به آن مغرور نشوند؛ زیرا دیر یا زود از بین خواهد رفت. آنان باید به خدا امید بندند؛ زیرا هر آن‌چه لازم دارند، سخاوتمندانه به آنها عطا می‌کند تا از آن لذت ببرند.^۳

نتیجه‌گیری

با نگاهی به تاریخ مسیحیت درمی‌یابیم یکی از مباحثی که در آیین مسیحیت همواره نقد و بررسی شده اخلاق مسیحیت است. بسیاری از اندیشمندان غربی و اسلامی بر این باور هستند که آموزه‌های اخلاق مسیحیت نه تنها ریشه در متن دین ندارند، بلکه تفاسیر گوناگونی که از انجیل ارایه می‌شود، دست‌مایه‌ای شده است که قدرتمندان عرصه سیاسی و اجتماعی از آن به نفع خود سود جویند. با بررسی پژوهش‌هایی که در این خصوص انجام گرفته است، به راحتی نواقصی که از جوانب گوناگون اخلاق مسیحیت را تهدید می‌کنند، درمی‌یابیم.

۱- رومیان، ۲۵-۲۴: ۸.

۲- کاپلستون، چارلز فردریک، تاریخ فلسفه، ص ۱۰۳.

۳- تیموتائوس، ۶: ۱۷.

بنابراین به جاست که پیش از ورود به عرصه‌ی نقد مبانی و آموزه‌های اخلاق مسیحیت، به دور از هرگونه داوری و پیش‌داوری، درکی کامل و صحیح از آن داشته باشیم. این هدفی است که ما در این پژوهش به دنبال آن بوده‌ایم و اخلاق مسیحیت را با توجه به مبانی و آموزه‌های آن بررسی کرده‌ایم.

نکته‌ی قابل توجه در این پژوهش، تفکیک میان آموزه‌ها و مبانی اخلاق مسیحیت است. در حقیقت در اخلاق مسیحیت، با تکیه بر مبانی‌ای چون گناه و رستگاری، نهادینه کردن آموزه‌های آن مورد توجه قرار می‌گیرد. هنگامی که پیروان آیین مسیحیت دریافتند که همه چیز در این آیین برای زدودن گناه و رستگاری صورت می‌گیرد، به دنبال آن هستند که بدانند چگونه می‌توانند به این هدف نزدیک شوند. در این صورت اخلاق مسیحی، با تعلیم آموزه‌هایی چون محبت، عشق، زهد و فروتنی، بخشش و امید می‌کوشد گناه‌موروثی را از پیروان خود بزدايد تا آنان به رستگاری مورد نظر مسیح دست یابند.

منابع

۱. ایان باربور، علم و دین، ترجمه: خرمشاهی، بهاء‌الدین، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ ش.
۲. اتکینسون، آر. اف، درآمدی به فلسفه‌ی اخلاق، ترجمه: علوی نیا، سهراب، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹ ش.
۳. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۵ ش.
۴. کاپلستون، چارلز فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه: آشور، داریون، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ ش.
۵. یاسپرس، کارل، نیچه و مسیحیت، ترجمه: فولادوند، عزت‌الله، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۸ ش.
۶. یاسپرس، کارل، مسیح، ترجمه: سمیعی، احمد، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۳ ش.
۷. زاگال، هکتور، داوری اخلاقی فلسفه؛ اخلاق چیست، ترجمه: حیدری، احمدعلی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۸. همیلتون، ملکم، جامعه‌شناسی دین، ترجمه: ثلاثی، محسن، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۷ ش.
۹. سبحانی، جعفر، رابطه‌ی دین و اخلاق، تهران: فصلنامه‌ی کلام و عرفان، شماره ۳۲-۱۹-۶، ۱۳۷۸ ش.
۱۰. امید، مسعود، رابطه‌ی دین و اخلاق از نظر علامه طباطبایی، فصلنامه‌ی دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱۵۵، ۱۳۷۴ ش.
۱۱. قنبری، حسن، مسیحیت و اخلاق، کیث وارد، تهران: فصل‌نامه هفت آسمان، شماره ۱۶، ۱۳۸۲ ش.
۱۲. ایلخانی، محمد، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۲ ش.



۱۳. پاپکین، ریچارد هنری، کلیات فلسفه، ترجمه: مجتبوی، سید جلال‌الدین، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۷ ش.
۱۴. ا. کمپیس، توماس، اقتدا به مسیح، ترجمه: عدالت‌نژاد، وحید، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۵. گروتس، داگلاس، عیسی عليه السلام، ترجمه: عنقا، احمدرضا، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۵ ش.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۱۷. گنسلر، هری جان، درآمدی جدید به فلسفه اخلاق، ترجمه: بحرینی، حمیده، تهران: آسمان خیال؛ نقد فیلم، ۱۳۸۷ ش.
۱۸. ژیلسون، اتین، مبانی فلسفه مسیحیت، ترجمه: محمد رضایی، محمد، قم: دفتر تبلیغات انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۱۹. صانع پور، مریم، فلسفه اخلاق و دین، تهران: آفتاب توسعه، ۱۳۸۲ ش.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه اخلاق، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲ ش.
۲۱. شریفی، احمدحسین، آیین زندگی (اخلاق کاربردی)، قم: نشر معارف، ۱۳۸۶ ش.
۲۲. کتاب مقدس.